منوچهرجمالی

پیـدایشِ جهانِ دوسـتی - 7

درفرهنگ ایران،
خدا،نان وباده(آب وشیروروغن)است
آرد = آرت = ارتا= سیمرغ

****

نام آرد،کام است وکام ،نام زنخدای عشق، خرّم (زُهره) است
نام دیگرنان، پَگَنداست. پگ+اند = تخم یا فرزند زنخدای عشق

خُدای مهرِ ایـران ،
تخم (خوشه) وشیرابه ایست که
تحـوّل به « نـان» و « بـاده » می یابد
تا انسان، آنـها را بخورد وبنوشـد
و با انسان ، بیامیزد . مهر، آمیختنست .

****

چرا، خدای ایران
جو و گندم وآردو خمیرو نان
وآبِ جو(= فقاع) وبـادهِ انسانـها میشود ؟

****

خدا، اصلی هست که ماده وجسم وتن وگیتی« میشود »

هرجا سخن ازشادی میرود ، سخن درباره شادیِ خود هست واگرنیزمردمی بیندیشند ، درباره شادی انسان بطورکلی میاندیشند ،

ولی فراتر ازاین دامنه ، پدیده شادی را طرح نمیکنند . گویا شادی ، فقط امتیاز انسانهاست . ولی درفرهنگ ایران ، « شاد کردن زمین » نیز ، مسئله بنیادیست . برای خوشزیستی ودیرزیستی ، شاد بودن وشادکردن « زمین » ، مسئله بنیادیست . اساسا ، واژه « شاد کردن وشاد شدن» که « شادونیتن » میباشد ، به معنای « پرستیدن = پرستاری کردن » است . پرستیدن ، درفرهنگ ایران ، تجلیل وتعظیم کردن نیست . پرستیدن ، پرستاری کردن ازچیزی برای شاد کردنست . خدا یان ، درفرهنگ ایران نیز ، تعظیم کردنی نیستند ، بلکه شاد کردنی هستند. درهرتعظیم واحترامی، ترس ازقدرت نهفته است . چرا انسان باید درفرهنگ ایران ، خدایان را شادسازد ؟ چون خدایان ، جفت انسان هستند، و شادی ، فقط درباهم شادشدن خدایان وانسان ، ممکنست . شادی ، فقط باهم شاد شدن طبیعت وگیتی وجامعه و انسان ، باهم امکان پذیراست . این اصلست که گرانیگاه « فلسفه اجتماعی وسیاسی واخلاقی» درفرهنگ ایرانست .
شادی ، اساسا به « جشن عروسی » گفته میشده است و « شاده » ، نام « زنخدای عشق وزیبائی و موسیقی وزندگی » میباشد که « خرّم= بیدخت= جی= بگرام = فرّخ » باشد . چگونه میتوان خدا یان را که جفت ماهستند ، بدینسان پرستید وشاد کرد ؟ خدای ایران ، که « **ارتا** واهیشت، یا **اشا** واهیشت » باشد ، خوشه تخم های زندگان وانسان (ارتا = اشهasha = یورت urt= اند anda) ست ، و پرستاری کردن ازتخمها ، کاشتن (هشتن) آنها درزمین وپروردن آنهاست . خدا که ارتا واهیشت است ، همچنین نطفه هائیست که درزهدان ها « هشته = واهشته » میشوند ، که باید ازآن پرستاری کرد وآنهاراپرورد . درفرهنگ ایران ، « تن هرانسانی » نیز ، بخشی از « زمین وجزو زمین» است . شاد کردن زمین ، شادکردن تن و شادکردن زنخدا آرمئتی است که « فرّخ زاد » هم نامیده میشد، چون زاده « فرّخ = زنخدای عشق ، خرّم » بود . شاد کردن « تن » ، که

به معنای « زهدان یا اصل آفریننده » است ، ناگزیر، بحث شاد کردن زمین ، به طور کلی را طرح میکند .
درفرهنگ ایران ، شادی ، مقوله « هم کامی » یا « باهم شاد بودن ، وباهم شادشدن » یا به عبارت دیگر، همدیگررا پرستیدن (ازهم دیگر پرستاری کردن) بوده است . « زمین » ، زن یا همسروجفتِ جمشید ، و با جمشید ، یوغ وانباز(همآفرین) هست ، ازاین رو نیز، زمین ، « جما » خوانده میشود . آنها باهم، دوقلووهمزاد « ییمه = جم » هستند ، وجمشید نیز، وارونه ادعای یزدانشناسی زرتشتی ، نخستین انسان ، یا به عبارت دیگر ، بُن هرانسانیست . جمشید ، مرکب از« اتش جان= ارتا = اخو= فری» و« تن » است . آتش جان ، ارتا ، دانه ای ازخوشه سیمرغست ، و تن ، آرمئتی یا فرّخ زاد است و زهدانیست که این ارتا یا فرن یا فری ، درآن هشته شده است وباهم « یک تخم »هستند . هرانسان ، همآغوشی ، سیمرغ وآرمئتی، آسمان وزمین است . آسمان ، جفت وانبازویوغ زمین است ، نه حاکم بر زمین .
با چنین تصویری ، انسان درفرهنگ ایران ، درآن میاندیشید که چگونه باید « زمین را شاد کند » ، یا به عبارتی دیگر، تن خود وتن دیگران و زمین را شاد کند ، تا خودش هم شاد شود . زمین(تن ها) وانسان ، همدیگر را شاد میکنند . مسئله ، حاکمیت وچیره شدن ، برزمین وغلبه برتن ها وتن خود غلبه و طبیعت نیست ، بلکه مسئله پرستاری کردن وشاد کردن گیتی وطبیعت وجانوران وانسانهای دیگراست . هرانسانی باید همه انسانها را ، بدون تبعیض عقیدتی ونژادی وطبقاتی وزبانی وجنسی ... چون تن یا زمین هستند ، شاد کند ، و ازآنها پرستاری کند . شاد کردن همه تن ها ، که همه انسانها و همه جانداران وهمه طبیعت وگیتی باشند ، نخستین خویشکاری انسانست . پرستیدن خدایان ، چنین شاد کردنیست . پس شادی ، با پرستاری از تن ها ، یا ازشادکردن چنین زمینی ، آغازمیشود . اینست که در وندیداد ، شاد کنندگان زمین را برمیشمارد . در فرگرد سوم

بخش 3 پرسیده میشود « کیست چهارمین کسی که زمین را بیشتر ازهمه شاد میکند ؟ » و پاسخش اینست که « کسی است که هرچه بیشتر گندم و گیاه ودرختان میوه بکارد . کسی است که زمینهای خشک را آبیاری و زمینای تررا زه کشی کند . زمینی که دیر زمانی کشت نشده بماند و بذری برآن نیفشانند ، ناشادکام است . برزیگری را آرزو کند . همچون دوشیزه ای خوش اندام ، که دیر زمانی بی فرزند مانده باشد و شوهرخوب آرزو کند – ازترجمه جلیل دوستخواه » .

زمین دوشیزه است ، وبرزیگر، شوهر . واژه شوهر دراوستا ، دراصل « khshudra » که دراصل به معنای « تخم » است تبدیل به واژه شوی(shoi=shohar =shusr) شده است . انسان وزمین ، همسرهم وباهم انباز(همبغ = همآفرین) ویوغ و جفت و باهم صمیمی ودوستند و باهم میآفرینند.

وسپس درهمین بخش میآید که « کدام است خوراکی که دین مزدا را سیر کند ؟ : کشت گندم است ، دیگر باره و دیگرباره . کدام است کارهای نیکی که دین مزدا را روائی بخشدو آن را چون خوراکی بپرورد ؟ » . کاشتن گندم ، اینهمانی با « کارنیک» داده میشود که دین مزدا را پخش میکند. « کارنیک » چیست ؟ کارنیک ، همآغوشی ومهرورزی گندم وزمین باهمند . « نیکی » درفرهنگ ایران ،چنین معنائی داشته است . انداختن نطفه درزهدان وکاشتن تخم درزمین ، که انبازشدن باشد، معنای « کارنیک » را معین میساخت . نیکی ، مهرورزیدن با دیگران ، برای آفریدن باهمدیگراست . ازاین رو ، کاری نیک هست ، که مانند گندم درتن ها ، کاشته شود تا ازآنها خوشه بروید و آرد ونان وخوراک « همه مردم » یشود ، وهمه بدون تبعیض ازآن بهره مند شوند . چنین کاری که نیکیست ، دین را پخش میکند . البته چنانچه سپس دیده خواهد شد ، ربط دادن کارنیک با « تبلیغ دین مزدائی به معنای دین زرتشتی » ، همخوانی ندارد . آنچه سپس دراین بخش 3 ، فرگرد سوم وندیدار میآید ، مسئله بنیادی را طرح میکند . درپاره 33 میآید که « کسیکه غله بکارد ، **اشه** میکارد

» . غله با « اشه » اینهمانی داده میشود. غله yurtaak میباشد (urt+aag) . « آگ وآک » به معنای « گندم » (لغت نامه) هستند، و درسانسکریت به معنای « آتش» هست .علتتش نیز اینست که خوشه ارتا ، اینهمانی با « کانون آتش یا مجمرآتش = سُنبله زر= منقل = مانگ+ ال = ماه پُر، ماهی بود که خوشه ارتا درآن بود » داشت . آگ وآک ، همان « آتش جان ، یا فری یان = خانه عشق ودوستی » است .

« ارتا واهیشت » ، همچنین « اشه واهیشت » و « urt-vahisht» و همچنین درهزوارش « انـد – وهشت » نامیده میشود ، ونزداهل فارس « ارتا- وه – خوشت » ، ونزد اهل سغد « ارد- وشت » نامیده میشده است که « خوشت و وشی » به معنای خوشه گندم وجو هستند . خدا ، اینهمانی با « خوشه همه تخم ها= همه جانها = همه هستی ها » دارد ، و همه تخم هارا درخود(دریک خوشه) به هم می پیوندد . « اشه » و «ئورت که همان یورت است» و «ارتا» و «اند =anda »، همه به معنای « تخم »، وبه ویژه به معنای ، گندم هستند . درپشتو، « انـد » به معنای 1- تخم مرغ و2- ایده وفکروخیال هست . و پسوند « واهشت » ، همان واژه « هشتن » است که هم به معنای انداختن نطفه درزهدان ، وهم به معنای کاشتن تخم در زمین است . مُعرب واژه اند= انده » که گندم وتخم باشد ، « حنطه » است . درسانسکریت خدای آفرینش وپیدایش ، « بـرهما اند = brahmaanda » است که به معنای « تخم برهما» است ، که کل عالم و جهان وعناصروحواس است ، انَدَه = anda به معنای تخم است ، وبرهمن brahman دراصل به معنای « نمو وگسترش واتساع » است . او ازتخم جهان بوجود میآیِد و خدای آفرینش وایزد پیدایش است . البته « انـد » درسانسکریت به معنای « به هم پیوستن » نیزهست . به عبارت دیگر، اند ، تخم عشق ، اصل پیوند دادن هست . درانگلیسی واژه « اند= and» همان « واوِ » پیوند دهنده است . یورتاکyurtak که به بزر و غله گفته میشود ، باید مرکب از urta-aag باشد که به معنای

« تخم یا گندم ِیورت = تخم ارتا واهیشت = یا خوشه ئورت » میباشد .چون « آگ = آق » با ید هم به معنای « خوشه گندم » وهم به معنای « تخم گندم » باشد ، وچون بیشتر به معنای « خوشه ، یعنی پُری » بکار برده شده است . مثلا واژه « آگندن » که پیشوند آگ وآک را دارد ، به معنای پرکردن وانباشتن بکار میرود . همچنین « آقطی = آق+ تی » که « پلم وپله » نیز نامیده میشود (holunder) میوهای خوشه ای دادر ، و نام خوشه پروین نیز « پلم » است . ویورت ، همان واژه « u-ruth» است که « رُستن » و فرازبالیدن است . کاشتن تخم یا هشتن نطفه (خشودرا = شوی) درزهدان ، معنای « عشق ورزی » داشته است . این خدا ،ارتای خوشه نیز « ارتا » نامیده میشود ، یعنی هم خوشه هست ، وهم تخم هست. چون او تخمیست که همیشه تحول به خوشه می یابد وخوشه میشود . ازاین رو هم تخم وهم خوشه است . تخمیست که بالقوه ، خوشه هست . انسان نیزچنین تخمیست .

تخم این خدای خوشه نیز، ارتا ، نام <u>عنصرنخستین = فرن</u> ، یا «اشه» یا «اند» یا «ارتا » درهرتنی هست . انسان هم که مردم (مر+ تخم) باشد ، تخم مر ، یعنی تخم ، گندم و غله وبذر همین خدا(مر= امر)، فرزند وزاده وهمگوهربا این خداست . این گندمست که تحول به « آرد = آرت » و « نان » می یابد و درخوردن با هرانسانی ، میآمیزد ، و خون وجان او میشود . آرد یا آرت ، نام همین تخم خدا ، ارتا هست . یونانیها نیز به نان ، ارتوس = artos میگفتند .و یکی ازنامهای نان ، « پکند » است که « پگ + اند » باشد ، وبه معنای « گندم یا بذر، یا زاده اززنخدای عشق و زیبائی ، خرّم » است . اینست که مولوی میگوید :

زخاک من ، اگرگندم بروید ازآن گرنان پزی، مستی فزاید
خمیر ونانبا ، دیوانه گردند تنورش ، بیت مستانه سراید
میآ بی دف، به گورمن برادر که دربزم خدا، غمگین نشاید
اگربرگورمن آئی زیارت ترا خرپشته ام ، رقصان نماید

مرا حق ، ازمی عشق آفریده است
همان عشقم اگر مرگم بساید
منم مستی و ، اصل من « می عشق »
بگو، از می ، به جز مستی چه آید ؟

«خاک » هم ، همان « هاگ وآگ » است که تخم وگندم باشد و « حق » نیز، معرب واژه « هاگ » است ، چون ارتا ، خدای ایران ، همین « آگ » و همان « گـن» در گندم = گن + توم = تخم گن » است . انسان یا مردم (مر+ تخم = تخم عشق) ، تخم این خدای عشق وزیبائی وموسیقی وشناخت ورقص است .

اینست که دراسلام ، آدم وحوا دربهشت ، نبایستی از« گندم » بخورند ، وبا خوردن گندمست که گناه کارمیشوند. خوردن گندم ، عصیان برضد الله ، بشمار میآید . چون خوردن « گندم » ، خوردن تخم خدای ایران (مر= همان ابلیس = ابو مره = عمرو= امرو = حارث = ارس= ارتا= سیمرغ) است که با غرس شدن این گندم ونان (ni-kaan) درتن یا زمین انسان ، انسان ، خدا میشود، که « سرفرازیا سرکش » واصل بینش حقیقت است .« سرفراز» ، صفت ارتا هست . منع خوردن گندم ، بازداشتن انسان از بالیدن ونمو فطرتِ خدائی درانسان وپیدایش حس سرفرازیست . ازاین رو حافظ در راستای همین فرهنگ میگوید :

پدرم ، روضه رضوان بدو گندم بفروخت
نا خلف باشم اگر من به جوی نفروشم

یا عطار میگوید :

بهشت ، آدم ، به دو گندم بداده است
توهم بفروش ، اگر کارت فتاده است

یا میگوید بهتراست از خلد الله که با تابعیت ازامراو میتوان خرید ، سربکشی و عشق را برگزینی :

زهی آدم که پیک عشق دریافت
بیک گندم ، زملک خلد سرتافت

دفن کردن انسان (مـر+ تخم) درزمین ودرگور (که معنای زهدان دارد) نیز ، همان غرس کردن تخم درزمین است که ازنو زائیده وروئیده میشود، و فرشگرد(نوزائی) می یابد . این غرس کردن تخم در زمین ، همان واژه « نان = ni-kan» است . نان درکردی هم معنای غرس کردن دارد .البته واژه « نان درتلفظ های دیگر،وهمچنین درهمین تلفظ نیز، معانی دیگرهم دارند . غرس کردن تخم گندم درزمین (زنخدا آرمئتی= جما) ، که همسان انداختن نطفه درزهدان مادراست، عشق ورزیست . چنانچه به برزیگران، « واستریوش » میگفتند که مرکب از« واس + واسترنیتن + یوش » هست . « واس » ، خوشه گندم است (برهان قاطع) ، واسترنیتن ، زراعت کردنست . استریتن ، شایع کردن وپراکندنست ، و« یوش » که همان « یوج = یوغ = یوگ » باشد ، معنای عشق دارد ، وجفت شدن وانبازشدنست . کاشتن گندم ، درزمین ، که هشتن وواهشتنِ تخم ارتا ، خدای عشق ودوستی درزهدان زنخدای زمین هست ، سبب رستاخیزعشق ودوستی میشود .

انسان (مر+ تخم = تخم عشق = تخم ارتا) ، هیچگاه نمی میرد ، بلکه همیشه تخمیست که پس ازمرگ ، تبدیل به خوشه میشود . انسان ، درکارها وگفتارها واندیشه ها وعواطفش، درواقع ، تخم خوشه هستی خود را می پراگند ، و این تخمها دراجتماع ، همیشه ازنو ، بی او نیز، میرویند یا سبزخواهند شد . این اندیشه « جاودانی شدن انسان درکرداروگفتارواندیشه اش » درفرهنگ ایران ، در قصیده ناصرخسرو نیز باقی مانده است :

وگرچند مائیم مغز جهان   گیا چون نکو بنگری، مغزماست

گوهر هستی انسان ، گیاهیست .....

ولیکن چو زنده است درما گیا   پس ازمرگ ماراامیدبقاست

گیا، پیشکارخداوند ماست   که برپادشاهان همه پادشاست

.....

به یک دانه گندم در ، ای هوشیار

« **مسیحیت** » بسیار وبی منتهاست
نه مرده است هرگز، نه میرد ، گیا
که مـر زندگی را ، گیا ، کیمیاست
میان دوعالم گیا ، منزلیست
که بوی ومزه و رنگ را مبتداست

بسیارجالبست که ناصرخسرو، دراشعارش ، میکوشد که بسیاری از اندیشه ها وتصاویر کهن فرهنگ ایران را نا خود آگاه ، شکل اسلامی بدهد. ولی این اشعاروافکار، هنگامی درژرفایش درک میشوند که ریشه فرهنگ ایرانیشان ، برجسته ساخته شود . ناصرخسرو، توجه کامل به این نیروی خودروئی در گندم دارد، که اصل باززائیست

آنکه همی گندم سازد زخاک
آن ، نه خدا ی است ، که « روح نما » ست .

روح ِنما ، همان « نیروی خود روئی » درتخم گندم هست . هرچند ناصرخسرو که که درگندم « مسیح بسیار= جاندهنده بسیاری » میشناخت ، ولی آنچه ناصرخسرو بدان توجه ویژه نمیکند ، رابطه عشق ومسیح است که در رابطه گندم با عشق موجوداست. باز زائی ، نو زائی ، فرشگرد ، برای رفتن به محکمه قضاوت و بازرسی نهائی اعمال و یافن پاداش ومجازات وکیفرنیست ، بلکه « باززائی عشق » است که مولوی آنرا به خوبی ، بازگو میکند :

گرچه دردانه به هاون کوفتند نورچشم ودل شد وبیند بلند
گندمی را زیرخاک انداختند پس زخاکش، خوشه ها برساختند
باردیگر، کوفتند ازآسیا قیمتش افزود ، نان شد جانفزا
باز نان را زیر دندان کوفتند گشت عقل وجان وفهم هوشمند
باز آن جان، چونکه محوعشق گشت
یعجب الـزراع آمد ، بعدِ کشت

درست همان گندم وبالاخره نانی که ازآن ساخته میشود، ودراسلام ، علت خروج وتبعید آدم ازبهشت میگردد ، درفرهنگ ایران ، علت پیدایش بهشت ، پیدایش « ارتا واهیشت » درگوهر خود انسان

میشود . تخم ارتا که گندمست ، درانسان «واهشته » یا درخوردن ، غرس (نان) میشود، و او « خوشه ارتای بهشت » میگردد . ازاین رو نیزهست که عطارمیگوید :

نان،برون راند آدمی راازبهشت (بهشت یهوه والله وپدرآسمانی)
نان ، مرا ، اند بهشتی درسرشت

درست همان گندمی که آدم وحوا، حق نداشتند بخورند واصل همه گناهها شمرده میشود ، برعکس درفرهنگ ایران ، جان انسان بشمار میرود :

همه صاحبدلا ن ، گندم ، که مغزند و با لذت
همه جسمانیان ، چون َکـه ، که بی مغزند درمطحن(آسیا)
ای تو چوخوشه ، جان تو ، گندم و کاه ، قالبت
گرنه خری ، چه کَه خوری؟ روی به مغزودانه کن
عجب نبود اگر مارا بخایند که آتش دیده وپخته چونانیم
دکان نانبا دیدم ، که قرصش ، قرص ماه آمد
من این نان و ترازو را ، نمیدانم نمیدانم

به قرص ماه نیز، نان میگویند(چون حاوی خوشه ارتا درخود یود) . به خورشید هم نان گفته میشود، چون اصل مهراست.
اساسا درمراسم «درون » که در آئین زرتشتی، باقی مانده است ، دیده میشود که « نان » ، اینهمانی با « گیتی » دارد ، به عبارت دیگرپیکریابی اصل دوستی وعشقست، وگیتی، پیکریابی عشق است . ماه وخورشید نیز، چنانچه سپس دیده خواهد شد ،نگن= نان= نغن = زنخدای مهر= زنخدا خرّم ، پیکریابی اصل مهرهستند.
خوردن گندم ونان که « آمیختن مستقیم خدای مهر» با انسان بود ، دراسلام ، برضد تصویر الله مقتدر وخالق وحاکم بود که ازانسان ، بریده است . خوردن « تخم ، یا دانه خوشهِ خداوندِ مهر» ، به « خدای عشق شدن » میانجامید . این رو عطارمیگوید :

بهشت (الله) ، آدم ، به دو گندم بداد است
توهم بفروش اگر کارت فتاده است

زهی آدم ، که پیک عشق دریافت
به یک گندم ، زملک خلد سرتافت
اگرخواهی که یابی ملک جاوید
ترا قرصی زعالم بس ، چو خورشید

قرص خورشید که « نان خورشید » باشد ، « نان مهروعشق ودوستی » است . این نانیست که ازگندم (ارتای به) ،فراهم شده است . درسغدی ، به مهر، خور- ارتا گفته میشود

گندم = گن+ توم = تخمِ گن= تخم ارتا = تخم عشق ودوستی
نان= na-gan =دَهش ارتا (دوست)=خودبخشی خدای عشق
انسان یا مردم (مر+ تخم) = تخمِخدای عشق

به غزل مولوی بازمیگردیم که میگوید ازخاک گورمن ، گندمی خواهد روئید که خمیرونانش همه را مست ودیوانه ازعشق وشادی میکند . درتوضیح این شعر، معمولا با کاربرد « تشبیه » بهره میبرند وبدین شیوه اندیشه اورا ازریشه فرهنگیش ، پاره میکنند . درحالیکه هرسه اصطلاح « مردم = انسان » و « گندم » و « نان » ، همه چهره های گوناگون خدای ایران هستند که هم « مر= اَمَر= دوستی وعشق » و هم « گن = ارتای به » است . درواقع انسان « تخم گندم = تخم مهرودوستی وعشق » هست ، و در باز روئی ، آرد ونان میشود که همان « ارتا و نگن = نان » هستند . به آرد ، « کام » هم گفته میشود که زنخدای عشق و همکار« بهار= یعنی فرشگرد » هست.

آرد ، بیان آنست که این « ارتای خوشه » هست که تحول به « کام = خرّم = زُهره » یافته است . ارتا ، عشق شده است ، تا کام را شیرین کند . درست به سقف دهان نیز« نگ » میگویند که پیشوندواژه نان (نگن =nagan) . دراین واژه ها ، فلسفه وجهان بینی ژرفای ایرانی

به عبارت آمده است که همگوهری خدابا گیتی و با انسان را نشان میدهد .

خدای انسان ، وجودی فراسوی گیتی نیست که انسان وگیتی را خلق بکند ، بلکه اوخودش ، به انسان وبه گندم وبه آرد وبه نان و به جاو و کنجد وهمه دانه ها وتخم ها ، تحول می یابد ، و اصل آفریننده عشق ودوستی درهمه آنها میباشد ، وهمه را ازشادی ، مست میکند . تفکر فلسفی ، دراروپا برای نجات یابی از« الاهان مقتدروخالق ، درمسیحیت ودریهودیت » راه چاره ای جزآن نداشت که خدا را به طورکلی ، نفی وانکارکند . نفی خدا (اتئیسم =Atheism) و بی خدائی ، نفی قدرتهای مستبد ,و تمرکزوانحصارقدرت و خول کامگی بود که درهمه گستره های زندگی و فراسوی زندگی ، بر انسان حکومت میکردند . ولی در فرهنگ ایران ، خدا ، خوشه تخم های عشق ودوستی و دهش (خود- بخشی = جوانمردی) بود که درهمه پراکنده واصل آفریننده و اصل « تنوع » هست . مهرورزی ، روند خودبخشی (دهش= رادی) یا جوانمردیست . فردیت و اجتماع ، جزء وکل را درهرچیزی به هم می پیوست . خدا، پیوند کثرت وتنوع به همدیگربود . خدا ، خوشه همه موجودات وجانها باهم بود ، ولی برغم این همگوهری ، همه نیز فردیت وتنوع خود را دارند . این سراندیشه ای بسیارژرف ومردمی بود که همیشه در فرهنگ ایران ، نبضان میکرد . خدائی که برجهان یا انسان یا جانوران ویا طبیعت ، حکومت کند ، وجود نداشت .

جنبش اتئیسم درغرب ، نخستین گام درجنبش آزادیخواهی ، برضد همه خدایان مقتدرو حاکم بود وهست ، که گرانیگاه حکومت ها و آخوندهای ادیان یهودیت ومسحیت واسلام میباشد . مسئله اتئیسم ، به کنار انداختنِ تصویر چنین خدایان مقتدر ، ازاذهان وافکار وضمائر ، وهمچنین ازگستره سیاست واقتصاد واخلاق هست . با نفی وطرد تصویر این خدایان هست که سکولاریسم میتواند واقعیت بیابد . ولی

فرهنگ ایران ، چنین خدائی را نمیشناخت و برضد چنین خدایانی بود .
اینست که برای فهم فرهنگ ایران و فلسفه آزادی درآن ، باید همه مفاهیمی را که زائیده از« خدایان خالق ومقتدروحکومتگر» هست ، دور انداخت . فرهنگ ایران ، بدین معنی ، ازبُن ، اتئیست هست ، و برضد هرگونه تصویری ازخدائی حاکم ومقتدرهست که درگوهرش ،هادم آزادی وابتکاروتنوع وآفرینندگی میباشد . مسئله پیشرفت درایران ، رسیدن به آزادی از راه « اتئیسم غرب » نیست ، بلکه رسیدن به آزادی از راه تغییر مفهوم الله د ر اذهان ، به سیمرغ (ارتا + خرّم) هست . عرفان درایران ، سده ها کوشید که تصویر « الله » را دراذ هان وافکار ، ناخود آگاهانه ، تبدیل به « خدای عشق = اصل عشق » کند ، که « گوهری فراسوی مذاهب وعقاید » دارد . عشق درعرفان ، فراسوی هرگونه ایمان به مذهبی وعقیده ای و ایدئولوژیئی است . درعرفان ، عشق ، فراسوی « مقوله ایمان » است . مشتبه سازی عشق با ایمان ویکی دانستن آن دو باهم ، سفسطه گریست . به عبارت دیگر، عرفان کوشید که جامه ولباس الله را بر« خدای عشق ودوستی ایران ، سیمرغ وبیدخت یاخرم » بپوشاند و الله را ، منزوی سازد . ولی این درهم آمیختگی ، سبب گیجی وپریشانی وگمگشتگی شدیدِ ایرانیان شده است ، چون آنها ، الله را همیشه با خدای عشق ایران ، مشتبه میسازند و نمیتوانند اسلام والله را درواقعیتش بشاسند .
اتئیسم غرب ، نفی وانکارخدای قدرت را میکند ، ولی « عشق ودوستی، که پدیده ای فراسوی همه عقاید ومذاهب وایدئولوژی ها » است ، واولویت بر« ایمان به همه مذ اهب وعقاید وایدئولوژیها ومکاتب دارد » ، جانشین آن نمیگردد ، بلکه ، فقط اصل قدرت ، ازخدای گذشته ، سلب میشود ، ولی درشکلهای دیگر، ازنو ، مقدس ساخته میشود . اصل قدرت ، باز، درگستره « اقتصاد » و« سیاست » و« راسیونالیسم » تجسم تازه می یابد . گوهر« راسیو=ratio یا عقل » ، « روشنی برّنده » است که درتصویر« تیغ وشمشیر» یا «

اصل برّندگی وجداسازی » پیکرمی یابد که گستره ستیزوجنگ وکشمکش و غلبه یابی وقدرتجوئیست . عقل برای روشن ساختن ، می ُبرّد.

چگونه « تیشه وتبروتیغ » جانشینِ « نان وباده وگندم » میشود

آزادی انسان ، درنفی وانکارِ« خدای مقتدروحاکم » ممکن نمیشود ، بلکه باید « خدای آمیزنده با انسان وگیتی » ، جانشین « خدای حاکم ومقتدرگردد » . بخشیدن گناهان نیز، ازمحبت وعشق سرچشمه نمیگیرد ، بلکه گواه بر داشتن حق به برترین قدرت است . به عبارت دیگر « اصل امیزنده » ، باید جانشین « اصل برّنده وشکافنده و جدا سازنده » شود . با خدای حاکم ومقتدر، اصل برنده وشکافنده ، جهان را فرامیگیرد . تیغ ، که می برد ، معنای « روشنی » را دارد . خدایان مقتدر، با تیغ و با تبروتیشه ، با آلاتی که می برد ومیشکافد و ازهم جدا میکند ، « روشن » میسازند ، وهیچکدام دم ازآن نمیزنند که بریدن جان ازهمدیگر، ملازم « درد وعذاب و آزار» است . روشنفکری ، عذاب آور است . خدای حاکم درخلق کردن جهان وانسان ، انسان وجهان را ، هم ازخودش می برد ، و هم ازدیگران (ازانسانها وازطبیعت و ازجانوران) می برد ومیشکافد . بدینسان ، کل هستی ، گستره دشمنی وجنگ وستیزوجهادو خونخواری وکام بردن از آزردن میگردد . هرچیزی برای او روشن است ، وقتی از همه بریده وشکافته است .

این خدایان ، با بریدن وشکافتن وبه قالب ریختن هریک جداگانه ، همه خلقت ، « وسیله وآلت او » میشوند . همه ، بدون اراده او ، حق پیوستن به همدیگررا ندارند . همین صفت ، سپس به « عقل=ratio »

انتقال می یابد . این خدایان ، تنوع ورنگارنگی را نمی پذیرند ، چون تنوع ورنگارنگی ، آمیختگی باهم هستند . نخست ، خودش را درخلق کردن ، ازمخلوقات ، جدا میسازد . این واژه « جُدا » دراصل ، واژه « جُوت » بوده است که « جفت ویوغ وانباز» باشد . به عبارت دیگر، عشق را برمیاندازد ، و در« جداشدگی وغیرشدگی وضد شدگی » ، روشنی را درک میکند . فرد، موقعی روشن است که ازاو وازدیگران ، بریده وشکافته شده باشد .

یهوه ، نخست روشنی را خلق میکند وسپس ، درهرروزی ،چیزدیگررا جداگانه از روزپیش وپسش ، خلق میکند . به بریدن وشکافتن ، تاشیدن و تاشیتن=tashitan وتاسیدن میگفتند که ازواژه «تَش=tash » ساخته شده ، که همان « تیشه= tasha» باشد . درست همین واژه معنای 1- خلق کردن وایجاد کردن و2- شکل دادن وقالب کردن وقالب زدن را هم دارد . به عبارت دیگر، خلق کردن وقالب زدن ، همان « ازهم بریدن وازهم شکافتن » است . یهوه والله وپدرآسمانی بدین سان به انسان ، « صورت » میدهند وانسان « قالبی » را خلق میکنند. درفرهنگ ایران درست، « هستی » ، جامه یا بهم بافتگیست . ازعشق ، ازبه هم آمیختگی ، «هستی= bavanih» پیدایش می یابد . درست همین واژه تاشیدن نیز، ماهیت روشنی و حقیقت را مشخص میسازد ، چون تاشت = به معنای مسلم وقطعی (بریده) و روشن و آشکار را دارد . اهورا مزدای زرتشت ، geus tashaa آفریننده گُش و تاشتیتار= خالق=taashitaar میگردد . بدینسان ، اصل بریدن وشکافتن ، دردرک گیتی وانسان وحقیقت ومعرفت ، جانشین اصل آمیختن میگردد . همانسان که الاه حاکم ومقتدر، درانسان ودرگیتی ، وسیله تحکیم وبقای قدرت وحکومت خود را می بیند ، و همه چیز تابع اراده ومشیت او میگردند ، این رابطه ، درتصویر الله ویهوه وپدرآسمانی ، بطورکلی ، برای انسان ، مقدس ساخته میشود ومحور زندگی او میگردد . ازاین پس انسان نیزدرشناختن و دراندیشیدن باعقل خود ، باید به فکرجداکردن

وشکافتن ووسیله ساختن ازهمه چیز باشد . عقل دراندیشه هایش نیز، فقط وسیله می بیند . بدینسان ، عقل هرچه را بخواهد اثبا ت میکند ، یعنی اصل سفسطه میگردد . احکام ونواهی که سپس برای جلوگیری ازخطراین شیوه اندیشیدن انسان ، وضع وجعل میگردند ، فقط « وسائل تازه برای انسان میگردند » که بتواند آنهارا دور بزند . همه احکام ونواهی مذهبی وعقیدتی ، دربرابر این « اصل بنیادی » ، نمیتوانند سدی بگذ ارند .

انسان درطبیعتش ، تجاوزطلب و قدرتخواه به هرقیمتی میگردد . خود دین ومذهب نیز، با همه این احکام ونواهیش ، « وسیله » میشوند. خود این « الاه » نیز، وسیلهِ انسان ووسیله آخوندها وکشیش ها وموبدان دین ، میگردد . درست انسانها ی موءمن ، حاضر بدست کشیدن ازاین الاهان نیستند ، چون این الاهان ، بهترین « وسیله » برای رسیدن به مقاصد واغراض خود شان میباشند که « قدرت یافتن » هست ، ولی پنهان ساخته میشود . وقتی همه قدرتها ازآن الله است ، پس با وسیله وآلت ساختن تصویر الله ، میتوان به قدرت رسید . من ، هیچ قدرتی ندارم وهمه قدرتها از الله است ، بزرگترین دروغ رایج میشود . با وسیله شدن الله دراجتماع ازهرکسی ، اصل فساد وتباهی ودروغ ومکروخدعه وبی اعتمادی گذارده میشود .

درست مسئله خوردن سیب ازدرخت درمسیحیت ویهودیت و مسئله خوردن ازگندم دراسلام ، مسئله منع از« آمیختن با خدای عشق ودوستی » است . بدینسان ، رابطه با خدای آمیزنده وبا اصل عشق ، بریده وپاره وقطع میشود . خطر، فقط « خداشدن انسان » دراثر این آمیختن نیست ، بلکه خطردرخود همان اصل آمیختن هست که برضد اصل بریدن وشکافتن است . دراسلام « خوردن گندم » بیان سرپیچی کردن از امر الله میگردد که درواقع معنایش آنست که انسان نباید ازآن بخورد تا « خدای عشق = ارتا وخرّم » نگردد . انسان نباید « سرچشمه عشق ودوستی » بشود ، بلکه باید تابع امرالله بماند، ومخلوق وعبد بریده وشکافته از الله باشد . خوردن گندم یا سیب (=

عشق) ، غرس کردن و کاشتن تخم خدای عشق درخود هست . بدینسان ، درگندم ودرسیب ، خود خدا با انسان میآمیزد .

گندم=gantum
gan-tum = gant-tum
گـن + توم = تخم ارتا = تخم ارتا=تخم سیمرغ

برفراز درخت همه تخمه در دریای فراخکند(= وروکشا) ، سیمرغ که « خوشه تخم های همه جهان هستی است » ، نشسته است وخودرا میافشاند ومی پراگند و این خود افشانی خدا ، نامش « دهش یا دایتی یا « مـر دایتی = مردی » یا جوانمردیست . آفریدن ، جوانمردی یا « خود افشاندن وخویشتن را پراکندن » است . خدا، درگیتی ، پخش میشود . هرچند یزدانشناسی زرتشتی این خوشه را فقط خوشه بسیاری از گیاهان میشمارد ، ولی دراصل ، خوشه همه گیاهان وجانوران وانسانها بوده است . او « جانان » است ، و مجموعه به هم پیوسته همه جانها وزندگانست . پیوند یابی تنوع وکثرتو رنگارنگی باهمست . و درست « گندم » ، به معنای « تخم ارتا » یا « تخم ماه » است ، چون ماه پُر، هم هلال ماهست وهم « خوشه ارتا یا خوشه پروین » درآنست . این نام « گـن » که پیشوند « گندم » است ، از جمله به « یونجه » نیزداده میشد . ازنامهای دیگر یونجه (گن) ، به آسانی میتوان شناخت که این « گن » ، کیست .

یکی ازنامهای یونجه ، حند قوقا است که دراصل « اَنده+ کوکا » بوده است . « کوکا = قوقا » درهزوارش ، به معنای «ماه » است . پس انده کوکا به معنای تخم ماه (تخمِ خوشه ارتا یا خوشه پروین) است . وماه ، ترکیب سه خداباهمست که 1- خرّم 2- بهرام 3- سیمرغ باشند ، واین سه تاباهم ، اصل عشق ودوستی و یوج هستند که اصل همه زندگان هستند .

نام دیگریونجه ، « رطبه » است که « ارتای به = رته به » باشد که ارتای خوشه باشد ، که اینهمانی با « فری = عشق ودوستی » دارد . نام دیگر یونجه ،« شبدر» است که « شب + در» باشد و به معنای تخم شب میباشد، و شب(شه و= درکردی) ، نامی ازآل = سیمرغ بوده است ، چون سیمرغ با ماه که خدای شب وچشم شب است ، اینهمانی داشت . نام دیگر یونجه ، آقطی(= قت) که « آگ + تی » باشد وبه معنای تخم یا گندم ماه (= تی) هست . ونام دیگریونجه « برسیم » است . « برّ» نام گندم است و « سیم = اسیم » معنای یوغ وعشق دارد، که به نقره هم گفته شده است و نام ماه بوده است . برسیم ، به معنای تخم یا گندم عشق است . بالاخره خود واژه « یونجه » نیز، « یون + جه » است . جه ، نام این زنخدا بوده است و « یهوه » نیز، « جِه +وه » بوده است که « زنخدای به » باشد . واژه « گن » مخفف واژه « گنیا = ganyaa= کنیا=kanyaa » است که هم به معنای « نی » وهم به معنای « زن » است که سپس به شکل «ghena » دراوستا و « g-na» درسانسکریت درآمده است ، که به معنای زن میباشد. درسانسکریت gannaa به معنای نیشکراست . نام « مهرگان » نیز که « میترا گانا یا میترا کانا » باشد به معنای « زنخدا ی مهر یازنخدای میترا » هست ، ودرسُغدی این زنخدا ، « کنیزبغ » خوانده میشود . سپس رابطه این خدا را با « خمیر» و « خوان یغما » خواهیم دید . ازسوی دیگر« گند » و« کند= کنت » که همان « قند » باشد، نام نیشکرو نی بوده است . ازاین رو درعربی ارباب « غنه » به معنای آوازخوانان میباشد ، و تغنی ازهمین ریشه ساخته شده . همانسان که درغرب واژه « کانتاته » ، همین معنی را دارد . و درعربستان هم ، بت یا خدائی بنام « غنم » بوده است (تاج العروس ، عبد غنم) . البته « غنم » نام گندم درپشتو وخوری نیز هست .

مجلس زپری رویان ، چون بزم سلیمانی
با « غنه » داودی ، مرغان خوش الحانی – خاقانی

به خیزران که بامبوس باشد نیز« قنا » گفته میشود که درست همین واژه است (ق=غ) . بامبوس که « بام + بوس » باشد ، به معنای « نای زنخدای عشق وپستان = وام ، بوس = نای » است . اینست که واژه « گن = قن =غن» ، همان واژه « گند= قند= غند » میباشد(gant-tum = gan-tum= gantum)
ازاین رو به گندم رسمی و گندم رومی (حنطه رومیه) ، خندروس گفته میشود که همان « گندرو= گند هره »باشد و نام شهر« قندهار» نیزهست که ساکنانش پیرو این زنخدا بوده اند . درخوری به شیره گیاهان، گاندرو میگویند . درسانسکریت این واژه درشکل « -gand harva» مارا به گستره پهناوری راهگشائی میکند.
این واژه درشاهنامه در داستان پیروزی فریدون برضحاک ، « کندرو= گندرو » شده است که پیشکارونگهبان وبزم آراو برپا کننده جشن و رامشگریِ ضحاک میباشد . درسانسکریت ، «گندهرب» که همین گندرو باشد ، به معنای مطرب بهشتی و فرشتگان نغمه خوان همچنین به معنای نغمه سرا هست ، و ازسوئی گندهروو= گندرو، «خدای ماه » شمرده میشود و ازسوی دیگر « گندهرب= گندرو » دریکی از عبارت ریگ ودا ، اینهمانی با سوم (هوم) داده میشود ، و هوم دراصل ، نی و مجموعه گلها وگیاهان بوده است . و بالاخره درسانسکریت ، جم وجمه (yama + yami) نخستین جفت انسان ازاین « گندرو= گندهرب » بوجود میآیند . با این دانسته ها میتوان به خوبی معنای واژه « gand +harva» را بازشناخت . هروا ، همان واژه « هرو = غرو= غره » است که به معنای « نی » میباشد ، که واژه « هروم = روم » ازآن ساخته شده ، که به جامعه های زنخدائی گفته میشده است ، ونام ویژه « سیمرغ » بوده است ، چنانچه « البرز= ال+ برزه = هره + برزه » به معنای زنخدای بلند ومتعالیست . به بزرکتان (بزرقطونا) نیز، هرو توم ، تخم هرو، گفته میشود . جم وجمه ، فرزند سیمرغ = گندرو ، مطرب ونغمه

سرای آسمانی ، فرزند نی ، فرزند گن هرو = گند هرب= فرزند هوم هستند که خدای ماهست .

به عبارت دیگر، انسانها فرزندِ اصل نغمه سرائی و اصل عشق (ماه) ، فرزند کسی هستند که « اسرار خدائی را میداند و حقیقت خدائی را آشکارمیسازد » . در تصویر« کندرو= گندرو » درشاهنامه ، این نکات ، آشکاروبرجسته ساخته میشود . اکنون ، میدان را برای پهن کردنِ گفتارشاهنامه میگشائیم :

چوکشورزضحاک بودی تهی یکی مایه وربُد بسان رهی
که او داشتی تخت وگنج وسرای
شکفتی، به دلسوزگی ، کدخدای
ورا « کندرو » خواندندی بنام به کندی زدی پیش بیداد، گام
به کاخ اندرآمد روان کندرو
درایوان یکی تاجور(فریدون) دید رو
نشسته به آرام درپیشگاه چوسروی بلند، ازبرش، گِرد ماه
نه آسیمه گشت ونه پرسیدراز
نیایش کنان رفت وبردش نماز
برو آفرین کرد که ای شهریار
همیشه بزی تا بود روزگار
بفرمود شاه دلاور بدوی
که رو « آلت بزم شاهی » بجوی
نبید آر و رامشگران را بخوان
به پیمای جام و بیارای « خوان »
کسیکه به رامش، سزای من است
به بزم اندرون ، دلگشای من است
بیار انجمن کن بر تخت من چنان چون بود درخوربخت من
سخنها چو بشنید ازو کندرو بکرآنچه گفتش، جاندارنو
می روشن آورد ورامشگران هم اندرخورش باگهرمهتران
فریدون چو می خوردورامش گزید

شبی کرد جشنی چنان چون سزید
چوشد بامداد ، آن روان کندرو   برون آمد ازپیش سالارنو...

درست با تهی شدن کشورازضحاک این چهره مایه ورپدیدارمیشود ، تا جشن پیروزی داد، برستم (جان وخرد آزاری) را برای سالارنو برپاکند . این خدای جشن سازایرانست که نام دیگرش دراوستاgandareva ودرسانسکریتgandharva وودرسغدی gandaru است . اوکسی است که « آلت بزم » را فراهم میآورد و باده میآورد و را مشگران را فرامیخواند و « خوان » میگسترد ، وساقی باده پیماست و کسانی را که سزوارانجمن بزم هستند، و گشاینده دل هستند گرد میآورد وجشن آراست . کسی است ، برضد بیداد ودلسوز . این خدای ماه ، که خوشه همه جانداران وانسانها را در‌دامن خود دارد و به گیتی افشانده است ، میخواهد جشن پیروزی فریدون را که جهان جان وخرد را از ضحاک جان وخرد آزار، تهی ساخته ، فراهم آورد ، چون این جشن ، درست جشن خودِاوست . در « گند+ هرو» میتوان به آسانی ، زنخدای ایران (هرو = آل = سیمرغ) وهم خداوند ماه (ماه پر= هلال+ ارتای خوشه) است وهم هوم=سوم = نی (نیشکر) و شیرابه همه گلها وگیاهان (گندرو) و اصل حقیقت و اسرارنهفته درهمه جانها (درهوم یشت ، میتوان همه ویژگیهای این هوم را شناخت) را میداند ، بازشناخت .

او هوم = سوم ، یا نای به است که شیرابه اش ، نماد همه شیرابه گیاهان وطبعا باده ونبید است . و او « نائی » هست که با دمیدن ، فرشگرد میشود ، و جهان ، سبزوخرّم میگردد .

نام « بهار» که دراصل ، « وَن+ هره = وَن + غره= وی+هره » به معنای « نای به » است. نای به ، یا شادغر ، نائیست که وای به ازآن پیدایش می یابد، که نوا وآوازو اصل آرامش وبزم ، واصل پیوند دادن یا دوستی وعشقست . دلیل پیدایش گندرو درجلوس فریدون برتخت شاهی ، آنست که نشان داده شود که انسانیت تازه درفریدون ، دراصل وبنیادگذار داد ، ازکجا سرچشمه گرفته است . ازگندروست

که انسان تازه ، انسانی که داد را در « نگاهبانی جانها وخردها از آزار » میداند ، پیدایش یافته است . این جشن ، جشن پیدایش « انسان نوین » است .
نام این خدا (گندرو= خندرو)که خوشه تخمهاست ، دریونانی خندروس xanderosشده است . خندروس ازیکسو به گندم رسمی اطلاق میشود وازسوی دیگر گندم رومی ، خندروس نامیده میشود . این گندم ، ربطی به رم ویونان ندارد ، بلکه « رومی » ، مخفف واژه « هرومی ، هروم ، هره یا هرو» هست . نام دیگر این گندم ، « خالاوَن » است . پیشوند « خالا + ون » ، دراصل « خارا» بوده است ، که هم به معنای « زن » وهم به معنای « ماه پر» هست، واین واژه « خارا » ،همان واژهِ « خره = هره » است که معنای « نی » و« زن » را دارد ، و پسوند« گند+هرو» است . درواقع چنانچه درسانسکریت میتوان دید ، گندهرب ، اینهمانی با خدای ماه دارد و نام دیگر ماه ، « لوخن » است که به معنای « نای بزرگ = لوخ + نای » یا نفیر است . خندروس یا گندم رومی به تخم های گوناگون ، اطلاق میشده است ازجمله به « جوگندم » ، جوی که همانند گندمست . «خارا ون » ، یا « هره ون » به معنای « بیشه ومرتع هره » هست ، که سیمرغ یا ارتا یا آل باشد .
رابطه گندم با سیمرغ را همچنین میتوان ازنام ترکی سیمرغ یاهما ، بازشناخت . درترکی ، به سیمرغ یاهما ، بوغدایتو گفته میشود که ترکیب دوبخش باهمست : بوغ + دایتی و بوغدای + تی . بوغ دایتی ، خدای نای و زایش است ، و بوغدای+ تی = خوشه گندم+ ماه ، خدای ماه است که اینهمانی با خوشه گندم دارد . به عبارت دیگر، گندم و انسان (مر+ تخم) ، هردو همگوهر ، و تخمی ازخوشه سیمرغ، یا فرزند گندرو= گند هرب = هوم = خدای ماه = خدای موسیقی وعشق وجشن وکام هستند . بدین علتست که مولوی درغزلش میسراید که از خاک قبرمن ، گندم خواهد روئید که خمیرونانش همه را ازشادی وعشق ، مست خواهد کرد ، و به همین علتست که دراسلام ،

خوردن گندم دربهشت ، برترین گناه شمرده میشود . چون خوردن گندم ، فرزند خدا شدن و اصل عشق وموسیقی وشادی وپری وسرشاری شدنست .درسانسکریت میتوان دید ghanaa =غنا ، به معنای فراوان وبسیارو بزرگ وباشکوه است . و تلفظ دیگر ِ گندم ، غنم = گنم است . بدینسان انسان نیز مانند گندم ، نماد فراوانی وپری وسرشاری و بزرگی وشکوه میشود و درست همین واژه « غنم » را به گله گوسفندان نیز اطلاق کرده اند (جمع : اغنام) چون گوسفندان هم (گئوسپنتا = جان افزاینده = جان مقدس) تخم این خدا شمرده میشدند. گوسپند برعکس تفکر امروزه ، درفرهنگ ایران ، پیکریابی اصل بی آزاری ، در برابر اصل آزار(گرک) بوده است . وغنم درپشتو وخوری نام گندم است .

انسان وگندم ، تخم ِخوشه « گندرو= گندهرو » ، مطرب آسمانی و ساقی یا باده پیما و گسترنده خوان برای همه جهان ، واصل یا شیرابه حقیقت و اصل آوازو موسیقی ی ِ شادی وبزم است و چنین گندمی ، آرد وسپس با آب آمیخته ، خمیرونان میشود . چنین تصویری ازانسان وگندم وخدا ، با اسلام و تصویرش از الله وانسان درتناقض است . آرد که خودش (آرت = ارتا) همان ارتا هست ، نام دیگرش ، « کام » هست و وکام ، به معنای آرزو واشتیاق و مهر ومحبت و عشق ولذت وخواسته ، ونام خدای عشق است.

کامه دوا = kaama deva = خدای کام ، درسانسکریت نام دوخدای ویشنو و شیوا هست . درست این نام آرد که کام باشد ، چهره دیگر ارتا (آرد= آرت) را نشان میدهد . آرد ، بیان تحول ارتا به خرّم ، دخترش هست که خدای زندگی وموسیقی وعشق وزیبائی وبامداد است . سپس همین « آرد یا ارتا + خرّم » با آب (آوه) آمیخته وسرشته میشود (سرشتن ، ازواژه tres میآید که به معنای سه تای باهمست که بیان اصل عشق است . ودرست همین خمیرکه نان میشود (چنانچه خواهیم دید) اینهمانی با « خرّم = دی = مهر » در ماه خرّم (دسامبر، روز پانزدهم) دارد . سپس این خمیر، نان میشود که نام

دیگر نان ، « پکند » است که « پگ + اند » باشد ، و به معنای تخم یا گندمِ پگ ، زنخدای خرّم و بامداد است ، که با شیرپستان عشق، همه جانهارا درجهان ، درهربامدادی ، تغذیه میکند . و این شیر، اصل همه غذاهاست وخود واژه « غذا » درعربی معرب همان واژه « گد= جد = ژد » است ، و نام دیگراین زنخدا ، که نخستین روز سال وهرماهیست ، « خرّم ژدا » میباشد . خدا دراین فرهنگ ،خدا طبق خواست یا اکراهش نان نمیدهد ، بلکه او مادریا خدای عشقیست که خودش ، نان وباده وشیروآبجووآب «همه مردمان که فرزندانش هستند» میشود . او دهنده رزق نیست ، بلکه خودِ رزق است که خودرا به همه میدهد (دهش = جوانمردی = مر دایتی) ، وچنین مفهومی از« نان » ، بنیاد مفهوم دیگری از « نیکی » را میگذ ارد که محدوده تنگ ایمان به هیچ مذهبی ودینی وعقیده ای وایدئولوژی را نمی پذیرد . نیکی ، درفرهنگ ایران ، پدیده ای فراسوی ادیان ومذ اهب وعقاید ومکاتب میباشد .